

الگوی حاکم بر فرایند پیوستگی و گسستگی سرزمینی در ایران (از صفویه تا انقلاب اسلامی)

دکتر محمد رضا حافظ نیا - دانشیار گروه جغرافیا، دانشگاه تربیت مدرس*

سید هادی زرقانی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس**

پذیرش مقاله: ۸۱/۱۰/۲۸

چکیده

فرایند قبض و بسط سرزمینی یکی از موضوعات مهم در جغرافیای سیاسی است که در بررسی تاریخ ایران کمتر به آن پرداخته شده است. نگرش تاریخی صرف در بررسی حکومت‌های ایران و تحولات سیاسی - اجتماعی آنها مانع توجه به این امر شده است. در این مقاله ضمن بررسی تاریخ پنج سلسله صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی، الگوی حاکم بر فرایند پیوستگی و گسستگی سرزمینی طی دوره‌های تاریخی مزبور مورد بررسی قرار گرفته است. نتیجه حاصل از این مطالعه نشان می‌دهد که در هر دوره تاریخی، فرایند مزبور دربرگیرنده پنج مرحله پیوسته به شرح ذیل بوده است:

۱- شروع گسستگی سرزمینی ۲- تشدید گسستگی ۳- آغاز پیوستگی ۴- تقویت بسط و پیوستگی ۵- تثبیت و یکپارچگی سرزمینی.

واژگان کلیدی: بسط سرزمینی، قبض سرزمینی، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه، پهلوی، حکومت محلی، ایران.

مقدمه

موقعیت ژئوپلیتیکی ایران هم از حیث تنوع ساختارهای درون قومی و هم به اعتبار گوناگونی فرهنگها و اقوام مجاور آن، از شرایط خاصی برخوردار است. این دو عامل باعث گردیده تا قوم ایرانی پیوسته در کانون بحرانهای منطقه‌ای و حتی جهانی بویژه در قرون اخیر قرار گیرد و هرگونه تغییر و تحول در منطقه و جهان، تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم بر این سرزمین داشته باشد؛ همچنانکه تحولات ایران هم بر جغرافیای سیاسی منطقه و جهان تأثیر گذار بوده است.

ترکیب فضائی و اجتماعی اقوام در ایران به گونه‌ای است که اکثر اقوام در حاشیه کشور سکونت دارند. بلوچها در جنوب شرق، ترکمن‌ها در شمال شرق، ترکها در شمال غرب، کردها در غرب و شمال غرب، عربها در جنوب غرب و ... سکنی

* E-mail: hafezn-m@modares.ac.ir

** E-mail: zarga-h@modares.ac.ir

گزیده‌اند. از نظر جغرافیایی برخی از قلمروهای حاشیه‌ای و قومی ایران بخشی از یک قلمرو کلان‌تری است که دنباله آن در خاک همسایه‌های ایران گسترش یافته است (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹).

آنچه در این میان جای تامل دارد، نقش برجسته حکومتها و حاکمان ایرانی در شکل‌دهی یا دست‌کم جهت‌دهی حوادث تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است که بر سر این اقوام آمده است. طی دوره‌های مختلف تاریخی هرگاه حکومت مرکزی قدرتمندی در ایران وجود داشته، توانسته است این اقوام را تحت لوای یک حکومت فراگیر و یکپارچه سرزمینی به کنترل خود درآورد؛ ولی هرگاه حکومت مرکزی به دلایلی از جمله فروپاشی یک سلسله، مرگ پادشاه و ... دچار ضعف و سستی گشته است، واگرایی منطقه‌ای بویژه در حواشی کشور تشدید شده و حکومت‌های متعدّد محلی و حاکمیت‌های منطقه‌ای به صورت مستقل بوجود آمده است.

ابن‌خلدون برای پیدایش و زوال حکومت‌ها یک چرخه پنج مرحله‌ای به شرح زیر پیشنهاد می‌نماید (میرحیدر، ۱۳۷۵، صص ۱۹-۱۶):

مرحله اول - مرحله تشکیل یا دوران ظفر است. در این دوره عصیّت مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی و دینی همچنان برای حفظ دولت ضروری است. طی این مرحله رعایا وادار می‌شوند تا نهادهایی را که برای یک عمران متمدّن لازم است، بنا کنند. بدینسان بایستی کارهای تازه انجام گیرد و روابط سیاسی تازه‌ای برقرار شود و این کارها ممکن نیست، مگر از راه عصیّتی که انگیزه کافی بوجود آورد تا رعایا را وادار سازد که فرمانروای تازه را به سروری خود بپذیرند و از او فرمانبرداری کنند. البته عصیّت وقتی از دین یاری گیرد، در ایجاد دولت مؤثرتر است.

مرحله دوم - مرحله انحصار قدرت است. فرمانروا تلاش می‌کند تا قدرت را به انحصار خود درآورد و صاحب اختیار مطلق شود. انحصار قدرت در دست فرمانروا، قصد طبیعی و ضروری حکومتی است که بر اساس عصیّت طبیعی بوجود می‌آید.

یک دولت بسامان باید مانند بدنهای طبیعی بسامان از لحاظ قدرت تابع سلسله مراتب باشد. یک فرمانروای مطلق در راس آن قرار گیرد و هیچ کس در فرمانروایی با او سهم نباشد و در فرمانروایی او چون و چرا نکند.

مرحله سوم - مرحله تجمّل و فراغت است. فرمانروا پس از کسب قدرت مطلق با تمرکز امور در دست خود سعی در سامان بخشیدن به امور مالی دولت و افزایش در آمد خود می‌کند. به تقلید از دولت‌های متمدّن نامور، مبالغ هنگفتی پول صرف ساختن بناهای عمومی، زیبایی شهرها، توانگر کردن پیروان خود و ترویج زندگی متجمل می‌نماید. این دوران استراحت و تن‌آسائی است که در آن آدمها از آسایش و لذتهای جهان برخوردار می‌شوند. اینجا نخستین مرحله تکامل دولت به پایان می‌رسد. در این مرحله دولت از شرائط و حالات بدوی به هدفی اعتلا یافته که برای آن بوجود آمده است و پس از رسیدن به اوج، مرحله بعدی شروع می‌شود.

مرحله چهارم - مرحله دوران خرسندی است که در آن هم فرمانروا وهم رعایا خرسندند. اینها از پیشینیان خود در برخوردار شدن از لذتهای زندگی تقلید می‌کنند؛ غافل از این که پیشینیان برای نیل به این لذتها تا چه اندازه مبارزه کرده

بودند. آنان چنین می‌پندارند که زندگی متجمل آنها و مزایای گوناگون تمدن همیشه وجود داشته و تا ابد وجود خواهد داشت. تجمل، آسایش و ارضای خواهش‌های نفسانی برایشان عادت می‌شود و کاملاً متکی به آن می‌شوند و در برابر عواملی که ممکن است موجب اختلال در کامیابی ایشان شود، درمانده و ناتوان هستند. مدت این دوران بستگی به قدرت و حیطة موفقیت بنیادگذاران دولت دارد.

مرحله پنجم - مرحله سقوط است. در این مرحله دولت رو به انحطاط و اضمحلال نهاده و آخرین مرحله یعنی مرحله اسراف و تبذیر آغاز شده است. و دولت به سن پیری رسیده و به یک مرگ تدریجی یا ناگهانی محکوم است. در این مرحله دو عامل حیاتی (دین و عصیّت) که سبب بوجود آوردن آن بودند، از میان رفته است. در این دوره فعالیت‌های اقتصادی به دلیل افزایش مالیات دچار رکود و سرانجام متوقف شده و عادت به تن آسانی و تجمل، ضعف جسمانی و فساد اخلاقی بار می‌آید.

در تاریخ ایران، سلسله‌ها و حکومت‌های مختلفی پا به عرصه روزگار گذاشته که در آن پدایش و سقوط حکومتها تکرار شده است. این چرخه به نوعی با وضعیت سرزمینی و قلمرو فرمانروائی آنها مرتبط بوده، به نحوی که ظهور و سقوط حکومت، پیوستگی، انسجام و یا بالعکس تجزیه آنرا به دنبال داشته است. به عبارتی، بین چرخه پدایش و سقوط حکومتها با چرخه بسط و قبض سرزمینی در ایران نسبتی وجود داشته است که بنظر می‌رسد کیفیت طبیعی سرزمینی و گوناگونی اقوام ایرانی و ساختار فضائی اقوام بر آن تأثیر داشته است. از آنجا که مهمترین شرط برای ایجاد فرایند توسعه، حفظ وحدت و انسجام سرزمینی و وجود امنیت و ثبات است، بنابراین مطالعه در تاریخ ایران و یافتن الگوی حاکم بر فرایند قبض و بسط سرزمینی ضروری بنظر می‌رسد. این مطالعه در پی آن است که با بررسی مروری بخشی از تاریخ ایران (از صفویه تا دوره معاصر) الگوی مزبور و تا اندازه‌ای عوامل و زمینه‌های بروز آن را تبیین نماید.

در دوره تاریخی مورد مطالعه، پنج سلسله صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی به ترتیب به قدرت رسیدند. فرضیه مطالعه بر این نکته استوار است که قبض و بسط سرزمینی در ایران در پنج سلسله مذکور از یک الگوی واحد تبعیت می‌کند و این الگو دارای پنج مرحله به شرح زیر است:

- الف - مرحله اول؛ فروپاشی سلسله قدرتمند: شروع گسستگی
- ب - مرحله دوم؛ تشکیل حکومت‌های خودمختار و حاکمیت‌های منطقه‌ای و محلی: تشدید واگرایی و گسستگی
- پ - مرحله سوم؛ ظهور یک شخص قدرتمند در عرصه سیاسی: آغاز همگرایی و پیوستگی سرزمینی
- ت - مرحله چهارم؛ سرکوب مدعیان و رقیبان منطقه‌ای و محلی: تقویت همگرایی و یکپارچگی
- ث - مرحله پنجم؛ تثبیت حکومت و بسط سرزمینی

روش کار در این مطالعه کتابخانه‌ای و بارویکردی تاریخی است که اطلاعات مورد نیاز آن در قالب فیش گردآوری و طبقه‌بندی شده و نهایتاً مورد تحلیل قرار گرفته است.

الف - مرحله اول؛ فروپاشی سلسله قدرتمند (شروع گسست)

فروپاشی سلسله قدرتمند موجب تشدید واگرایی سیاسی و سرزمینی می‌شود. پیش از صفویه سلسله امرای آق‌قویونلو و قراقویونلو در ایران حکومت می‌کردند (رضائی، ۱۳۷۶، ص ۷۸۹). در آستانه ظهور صفویه سلسله مذکور فروپاشید و گسست سرزمینی را بدنبال داشت. در آغاز دوره افشاریه، سلسله صفویه فروپاشید، با سقوط پایتخت صفویان و بر تخت نشستن محمود افغان به جای شاه سلطان حسین، سلسله صفویه عملاً منقرض گردید و از آن امپراطوری وسیعی که شاه عباس پدید آورده بود فقط ناحیه‌ای محدود به مرکزیت قزوین در اختیار شاه تهماسب دوم باقی ماند که در واقع یک حکومت محلی در کنار سایر حکومت‌های محلی بود. فروپاشی سلسله زمینه‌ای برای تشدید گسست شده بود و بار دیگر با فروپاشی سلسله افشاریه این موضوع اتفاق افتاد. با مرگ نادرشاه و پایان امپراطوری بزرگی که او با جنگهای پی‌درپی و سرکوب شورشهای داخلی و مطیع ساختن مناطق مختلف ایران با قدرت نظامی تأسیس کرده بود، مناطق مختلف ایران دچار واگرایی شد. هر چند جانشینان او در سالهای پس از آن بر قسمتهایی از ایران حکومت می‌کردند؛ اما ایران در نتیجه واگرایی فوق‌الذکر به صورت حاکمیت‌های منطقه‌ای درآمده بود و جانشینان او نتوانستند این حاکمیت‌های منطقه‌ای را تحت کنترل یک قدرت مرکزی درآورند.

در پایان سلسله زندیه و شکست نهایی لطفعلی‌خان زند توسط آقامحمدخان قاجار، سلسله زندیه که بعد از مرگ کریم‌خان در سرایشی سقوط افتاده بود، منقرض شد و کشور ایران، هم به دلیل نبود یک حکومت مرکزی قدرتمند و هم به جهت درگیری دائمی رقیبان و سران زند برای رسیدن به تاج پادشاهی، به کشوری با چندین منطقه تحت حکومت اشخاص مختلف تبدیل شد. علیمردان خان در اصفهان و صادق خان در کرمان، فرمانروائی می‌کردند و شهرهای مازندران، گرگان و گیلان نیز تحت فرمان آقامحمدخان بود (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۵) خراسان اسماً تحت فرمان شاهرخ بود، ولی در حقیقت آنجا بین رؤسای قبایل تقسیم شده بود (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۴۴). در واقع همچنان که ژنرال سایکس ذکر می‌کند، تمامی ایران در این زمان به صورت مجموعه ملوک الطوائفی درآمده بود (وکیلی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴).

این واگرایی در پایان دوره قاجاریه نیز مشاهده می‌شود. در اواخر سلطنت احمدشاه، آخرین پادشاه قاجار، حکومت مرکزی بسیار ناتوان شده بود. در این ایام قیام‌های متعددی شکل گرفته و مناطق خودمختاری ایجاد شد. از آن جمله است شورش سمکو و تقاضای استقلال او (کوچکرا، ۱۳۷۳، ص ۶۴)، قیام شیخ محمد خیابانی و ایجاد جمهوری آزادستان (وکیلی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴)، قیام گیلان و ایجاد جمهوری گیلان، و قیام شیخ خزعل و اندیشه خوزستان مستقل او (کوچکرا، ۱۳۷۳، ص ۶۴).

بعد از سقوط سلسله پهلوی و از بین رفتن نظارت حکومت مرکزی، تا تثبیت حکومت جمهوری اسلامی ایران نیز مناطق مرزی و حاشیه‌ای به صورت مناطق ناامن و آشوب زده درآمد و نافرمانیهای محلی و منطقه‌ای با هدف کسب استقلال و خودمختاری در صحنه ایران ظهور یافت که از آن جمله است اغتشاشات خوزستان، کردستان، آذربایجان، بلوچستان و ترکمن صحرا (کسروی، ۱۳۷۸، ص ۷۱).

بررسیهای مزبور نشان می‌دهد که در پایان عمر هر سلسله قدرتمند، گسیختگی وضعف سیاسی آغاز شده و واحدهای جغرافیایی ایران را تحت تأثیر قرار داده و نوعی خودگردانی محلی بدون ارتباط با مرکزیت نیرومند را شکل داده که نهایتاً به تجزیه سرزمینی منتهی شده است.

- ب- مرحله دوم؛ تشکیل حکومت‌های خودمختار و حاکمیت‌های محلی و منطقه‌ای (تشدید گسست و تجزیه سرزمینی) پس از فروپاشی سلسله‌های قدرتمند، حکومت‌های خودمختار و حاکمیت‌های محلی و منطقه‌ای متعددی در ایران تشکیل شده و سردمداران مدعی در مناطق تحت نفوذ خود به طور مستقل به حکومت و فرمانروائی پرداختند. مهمترین این حاکمیت‌های منطقه‌ای بعد از فروپاشی سلسله امرای آق قویونلو و قراقویونلو عبارتند از:
- ۱- آذربایجان، آران، مغان و دیاربکر تحت حاکمیت الوند میرزای آق قویونلو (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۸)؛
 - ۲- عراق عجم، کرمان، فارس مرکزی و جنوبی تحت فرمان مرادمیرزای آق قویونلو (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۷۹۹)؛
 - ۳- فیروزکوه و غرب خراسان زیر نظر حسن کیا (همان، ص ۷۹۸)؛
 - ۴- خراسان و ماوراءالنهر در اختیار حسن میرزابایقرا؛
 - ۵- گرجستان و شروان و شماخی، باکو تحت فرمان فرخ یسار (همان، ص ۷۹۷)؛
 - ۶- بلوچستان و نواحی ساحلی مکران تحت فرمانروائی امیران صفاری بلوچستان (بهزادی، ۱۳۷۲، ص ۲۷)؛
 - ۷- کردستان تحت حاکمیت برخی از امارات کرد که تا اواسط قرن ۱۳ هـ. ق (بیش از هزارسال) حضور سیاسی و نظامی مستقل و نیمه مستقل داشتند (ابریشمی، ۱۳۷۸، ص ۲۸).
- بعد از فروپاشی سلسله صفویه، ایران شاهد پیدایش حکومت‌های خودمختار و مناطق مستقل موجد تشدید واگرایی بود که این حکومت‌ها به قرار زیر می‌باشند:
- ۱- قسمتی از جنوب ایران، ولایت سیستان، مراکز عمده شهری بخش غربی خراسان، اصفهان و کاشان در اختیار اشرف افغان (سیوری، ۱۳۷۲، ص ۲۵۲)؛
 - ۲- بلوچستان غربی و نواحی ساحلی مکران تحت نظر عبدالله خان بلوچ؛
 - ۳- کرمانشاه، همدان، سنندج، خرم‌آباد و مراغه، خوی و تبریز، تفلیس و گرجستان و چند شهر دیگر در اختیار ترکان عثمانی (نوایی، ۱۳۶۸، ص ۲۳)؛
 - ۴- آسترآباد در قلمرو فتحعلی خان قاجار؛
 - ۵- قسمت‌هایی از کرانه‌های دریای خزر از دربند تا مازندران تحت نظر روسها (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۷۹۹)؛
 - ۶- لرها و بختیاری‌ها نیز دارای حکمرانی مستقل بودند (نوایی، ۱۳۶۸، ص ۲۶)؛
 - ۷- گیلان و مازندران و بخشهایی از آذربایجان در اختیار شاه تهماسب (لوکوسکایا، ص ۶۱۷)؛
 - ۸- خراسان تحت تسلط ملک محمود سیستانی (همان، ص ۶۱۸)؛

۹- نواحی قوچان و دره گز و ابیورد تحت حکومت نادر قلی بیگ افشار (نویسی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۲)؛

۱۰- نواحی آباد و یزد و عقدا تحت حکومت سید اصفهانی؛

۱۱- قندهار و هرات و بخشهای دیگری از افغانستان نیز مستقل بود (لوکوسکایا، ؟ ص ۶۱۷)؛

۱۲- مشهد تحت تسلط علی قلی خان شاملو و رقیب او اسماعیل خان سپهسالار (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۱).

بعد از فروپاشی سلسله افشاریه هم حکومت‌های خودمختار و حاکمیت‌های محلی و منطقه‌ای که منجر به تشدید واگرایی شد، بوجود آمد. در این زمان در ایران حدود ده منطقه مستقل از نظر حکومتی وجود داشت که عمده آنها به قرار زیر می‌باشد:

۱- در آستراباد و مازندران، رئیس ایل قاجار (لوکوسکایا، ص ۵۴)؛

۲- در آذربایجان جنوبی و کردستان، آزادخان افغان (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۶۹)؛

۳- در افغانستان و هرات و سیستان، احمدخان ابدالی (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۳۸)؛

۴- در خوارزم و بخارا که در زمان نادر تابع کامل قلمداد می‌شدند و بعد از مرگ نادر ادعای استقلال کردند، امرای

بخارا و خوارزم؛

۵- در آذربایجان شمالی، ارمنستان و سلطان‌نشین گرجستان خوانین محلی (لوکوسکایا، ؟، ص ۵۴)؛

۶- در بلوچستان غربی، مهرباب خان ناروئی (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۸۹۷).

پس از فروپاشی سلسله زندیه نیز حکومت‌های منطقه‌ای و محلی در ایران تشکیل شد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- گرجستان تحت حاکمیت روسیه؛

۲- خراسان تحت فرمان و اداره رؤسای قبایل (وکیلی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۵)؛

۳- کردستان تحت حکومت اعقاب قاردوچی قدیم (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۴۲۱)؛

۴- بلوچستان تحت تسلط ناصر اول (معروف به کبیر) (همان، ص ۴۲۲)؛

۵- افغانستان در کنترل احمدخان درانی؛

۶- مرکز و شمال ایران در اختیار آقامحمدخان (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۵)؛

در اواخر حکومت احمدشاه که سلسله قاجاریه بعد از او منقرض شد، حکومت‌های خودمختار متعددی بوجود آمد؛

از آن جمله:

۱- در کردستان اسماعیل آقاسمکو (کوچکرا، ۱۳۷۳، ص ۶۴)؛

۲- ایجاد جمهوری آزادستان توسط شیخ محمدخیابانی (شمیم، ۱۳۷۰، ص ۶۰۳)؛

۳- قیام گیلان و ایجاد جمهوری گیلان (نجفی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴)؛

۴- در خراسان قیام محمد تقی خان پسیان (خدایاری، ۱۳۷۷، ص ۷۳)؛

۵- در خوزستان شیخ خزعل (کاتم، ۱۳۷۱، ص ۱۷۲)؛

۶- درمازندران امیر مؤید مازندرانی؛

۷- در بلوچستان دوست محمد خان (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۵۲۱).

البته در درون خاندان قاجار از زمان ظهور تا سقوط این سلسله بخش‌های مختلفی از ایران بر طبق عهدنامه‌هایی از جمله: گلستان، ترکمان چای، صلح هرات، آخال و ... رسماً از پیکره ایران جدا شدند. بدین ترتیب سلسله قاجار یک سوم از خاک ایران را از دست داد. بر طبق این عهدنامه‌ها قفقاز، آذربایجان، هرات و غرب افغانستان، برخی از جزایر خلیج فارس، عمان، نیمی از بلوچستان و ترکمنستان از ایران، جدا گردیدند (منصوری، ۱۳۷۵، ص ۳۴).

پس از انقراض سلسله پهلوی نیز در مناطق مختلف کشور بویژه در حواشی آن شورش‌هایی با ادعای خودمختاری - هر چند کوتاه مدت - رخ داد. از جمله در کردستان که گروه‌های مختلفی مانند حزب دمکرات کردستان، حزب کومله، تجمع جوانان مسلمان کرد، سازمان چریک‌های فدائی خلق به قصد خودمختاری فعالیت می‌کردند. در آذربایجان، منطقه حساس ایل قشقائی (غائله ۱۴ اسفند، ۱۳۶۴، ص ۷۱) بلوچستان، ترکمن صحرا و خوزستان شورش‌های تجزیه طلبان تا خودمختاری پدید آمد (کودتای نوژه، ۱۳۶۷، ص ۲۵) که در همان سال‌های اول به کنترل دولت مرکزی درآمد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که پس از سقوط قطعی سلسله‌های مزبور یک دوره گذار و گسل بین سلسله‌های پیوسته بهم ظهور می‌کند که در آن سرزمین ایران دچار گسیختگی و تجزیه شده و حکومت‌های محلی و منطقه‌ای بدون یک مرکزیت قدرتمند پدید آمده و به حیات خود ادامه می‌دهند.

جدول ۱- مرحله تشدید واگرایی سیاسی و گسست سرزمینی و ایجاد حکومت‌های منطقه‌ای دولتی و محلی

تعداد تقریبی حاکمیت‌های محلی و منطقه‌ای پدید آمده بعد از فروپاشی	فروپاشی سلسله
۷ منطقه	سلسله امرای آق‌قویونلو و قراقویونلو
۱۲ منطقه	سلسله صفویه
۱۰ منطقه	سلسله افشاریه
۶ منطقه	سلسله زندیه
۱۰ منطقه	سلسله قاجاریه
۶ منطقه که در مرحله آغازین فرایند جدائی طلبی به کنترل درآمدند.	سلسله پهلوی

ج - مرحله سوم: ظهور یک شخص قدرتمند در صحنه سیاسی (آغاز همگرایی سیاسی و یکپارچگی سرزمینی)
در همه دوره‌های تاریخی مورد بررسی، مرحله سوم این فرایند عبارتست از ظهور یک شخص قدرتمند در صحنه سیاسی کشور که نقطه آغازی برای ایجاد همگرایی مناطق مختلف ایران بود. اصولاً یکی از ویژگی‌های تاریخی نظام دولت در ایران آن است که حکومتها در ایران سردار محور بوده‌اند و بعد از هر دوره فروپاشی، سرداری ظهور کرده و با سرکوبی رقیبان و مدعیان مختلف حکومتی را تشکیل می‌داده است که خود به صورت نیروی میل به یکپارچگی سرزمینی

پس از یک دوره گذار گسستگی عمل نموده است (جغرافیای سیاسی، جزوه درسی).

در عصر صفویه شاه اسماعیل صفوی ظهور کرد. این نایب ۱۶ ساله، امپراطوری صفوی را بنیاد نهاد و برای نخستین بار در تاریخ ایران خود را (شاه شاهان) نامید. شاه اسماعیل اقدام به تشکیل یک نیروی نظامی بزرگ نمود و پس از آن دشمنان و حاکمان محلی را یکی بعد از دیگری شکست داد.

آنچه در دوره صفویه و بویژه در آغاز آن در تقویت پیوستگی سرزمینی ایران نقش داشت، علاوه بر وجود سرداری به نام شاه اسماعیل، این بود که در دوران امپراطوری صفوی ایران هویت فرهنگی جداگانه و استقلال سیاسی کامل خود را بدست آورد و این امر مدیون اقدامات شاه اسماعیل بود. چه اینکه وی اسلام شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد و با این اقدام امپراطوری عثمانی را خلع سلاح کرد؛ چرا که براساس عقیده این امپراطوری، فرزندان عثمان خلیفه‌های اسلام محسوب می‌شدند که حق حکومت بر همه مسلمانان را دارا هستند و شاه اسماعیل با اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران دیوار استواری در مقابل این فلسفه پدید آورد و آل عثمان را در آن سوی مرزها متوقف ساخت. در واقع شاه اسماعیل با تلفیق سه عنصر اساسی، اقتدار جامعه ایرانی، یعنی شریعت، طریقت و سلطنت توانست امپراطوری قدرتمندی را پایه گذاری کند که در پرتو آن صفویان توانستند یکپارچگی سیاسی باستانی ایران را تقریباً در چارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی تجدید کنند (مجتهدزاده، ۱۳۷۲، ص ۱۱۴).

در دوره افشاریه فردی به نام نادرقلی بیگ افشار ظهور کرد. او ابتدا در منطقه درگز خراسان دست به تشکیل یک حکومت محلی زد؛ سپس بزودی با اقدامات خود پایه گذار سلسله افشاریه شد و همگرایی سیاسی و یکپارچگی سرزمینی را پدید آورد و حدود آنرا به ماورای مرزهای فلات ایران بویژه در آسیای مرکزی و شبه قاره هند رساند (نویسی، ۱۳۶۸، ص ۲۳).

در دوره زندیه، کریم خان که از قبیله زند بود و در ابتدا با همکاری علیمراد خان بختیاری بر اصفهان حکومت می‌کرد، طی چند سال جنگ و مبارزه، توانست سرکشان و رقیبان بزرگی مانند سردار قاجار و آزادخان افغان را از میان بردارد و فرماندهان را به اطاعت وادارد و یکپارچگی سرزمینی و همگرایی سیاسی را در فضای جغرافیائی ایران شکل دهد (رضایی، ص ۹۰۷).

در آغاز دوره قاجاریه، آقامحمدخان در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد. وی که هنگام مرگ کریم خان از شیراز گریخته و به تهران آمده بود، با اقدامات خود که مهمترین آن ایجاد وحدت بین قبایل قویونلو (اشاقه باش) و دولو (یوخاری باش) بود، توانست رقیبان و مدعیان را سرکوب و حکومتی فراگیر تشکیل دهد که باعث ایجاد یکپارچگی سرزمینی در ایران شد (شمیم، ۱۳۷۰، ص ۶۰۳).

در دوره بعد رضاخان به عنوان پایه گذار سلسله پهلوی در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد. تبدیل رضاخان به رضاشاه آهسته اما بی وقفه صورت گرفت. وی در اسفند ۱۲۹۹ شمسی (۱۳۹۹ ق- ۱۹۲۰ م) با لقب جدید سردار سپه وارد کابینه شد. در اردیبهشت ۱۳۰۰ شمسی سیدضیاء را کنار گذاشت و وزارت جنگ را بدست گرفت. سپس تسلط خود را بر ارتش

تثیت کرد و یارانش را در قشون قزاق جانشین افسران سوئدی وانگلیسی ساخت. سپس شروع به سرکوب قیامها و شورش‌هایی کرد که با هدف استقلال طلبی و کسب خودمختاری در ایران بوجود آمده بود (یراوند، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷). او توانست چارچوب فضائی و جغرافیائی ایران کنونی را تثیت و انسجام سرزمینی را شکل داده و به استقرار الگوی حکومتی بسیط اقدام کند تا از طریق آن بتواند وحدت سیاسی و یکپارچگی سرزمینی را تضمین نماید. همان طور که ملاحظه می‌شود، ظهور یک سردار قدرتمند در صحنه سیاسی ایران پس از هر دوره گذار و گسست سرزمینی سبب گردید تا خودمختاری‌های محلی و منطقه‌ای بتدریج محو گردیده و انبساط سرزمینی توسط سردار پدید آید و زمینه برای یکپارچگی سرزمینی و وحدت سیاسی فراهم گردد.

د- مرحله چهارم؛ سرکوب مدعیان و رقیبان منطقه‌ای و محلی: تقویت پیوستگی و بسط سرزمینی

این مرحله نیز در مورد پنج سلسله مورد بحث صدق پیدا می‌کند؛ چنانکه شاه اسماعیل صفوی بازمانده نیروهای آق‌قویونلو را شکست داد؛ با الوند میرزای آق‌قویونلو جنگید و پس از شکست وی بر همه کرانه‌های آذربایجان چیره شد (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۸)، باشکست فرخ یسار حاکم شیروان باکو را تسخیر کرد و شماخی و سرزمین‌های دیگری را در قفقازیه تحت کنترل خود درآورد (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۷۹۸)، به خراسان لشکر کشید و شیبک‌خان را که به خراسان حمله کرده بود به مرو فراری داد و بلخ و هرات را تسخیر کرد و حدود ایران را در شمال‌شرقی به جیحون رسانید (سیوری، ۱۳۷۲، ص ۴۴). او با اقداماتی مانند این باعث تقویت یکپارچگی سرزمینی شد.

نادرشاه افشار نیز ملک محمود سیستانی را در مشهد شکست داد؛ استرآباد و مازندران را از سپاه محمدعلی‌خان بازگرفت؛ روسها را از شمال ایران بیرون راند و با سرکوب ابدالی‌ها بر هرات مسلط شد؛ با شکست دادن اشرف افغان اصفهان و شیراز را تسخیر کرد؛ با سرکوب بختیاری‌ها موفق به کنترل شوش، دزفول، خرم‌آباد و بروجرد شد، با شکست دادن سپاه عثمانی شهرهای غرب و شمال غرب را از آنان بازستاند و با تسلیم شدن حکام گنجه و تفلیس سراسر قفقازیه را بار دیگر زیر کنترل ایران قرار داد (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۵). او با استرداد باکو و دریند بوسیله روسها مرزهای کشور را در غرب و شمال‌غرب به حدود طبیعی فلات ایران رسانید (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۳۴) و سرانجام با سرکوب شورش محمدخان بلوچ (جهانبانی، ۱۳۳۸، ص ۵۹) و تسخیر عمان و مسقط (رضایی، ۱۳۷۷، ص ۵۱) توانست حکومتی فراگیر تشکیل داده و باعث تقویت انسجام سرزمینی شود.

اقدامات کریم‌خان زند در نبرد با محمدحسن‌خان قاجار؛ ستیز با آزاد خان افغان (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۹۰۱)؛ تسخیر شیراز، کرمان، اصفهان، تهران؛ لشکرکشی به آذربایجان و تسخیر تبریز و ارومیه؛ مطیع کردن فرمانروایان کرانه قفقاز؛ (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷) سرکوب اعراب بنی‌کعب و به اطاعت درآوردن بصره و بالاخره سرکوب شورش حسینقلی خان قاجار (همان، صص ۱۴۲-۱۴۴) موجب تقویت انسجام سرزمینی در ایران شد.

آقامحمدخان قاجار نیز همچون قرینه‌هایش در الگو اقدامات مشابهی را انجام داد. از آن جمله می‌توان به موارد ذیل

اشاره کرد:

شکست دادن لطفعلی‌خان زند و تصرف کرمان، لشکرکشی به قفقاز و فتح تفلیس و اعمال قدرت بر آنجا (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۵۰)، لشکرکشی به خراسان و به انقیاد در آوردن حاکمان محلی خراسان، نبرد با کاترین و سرانجام باز گرداندن امنیت، قدرت و وحدت به ایران که با این اقدامات وی نیز باعث تقویت یکپارچگی و بسط سرزمینی شد (شمیم، ۱۳۷۰، ص ۴۳).

رضاخان در آغاز سلسله پهلوی نیز اقداماتی مشابه انجام داد و باعث تقویت یکپارچگی سرزمینی شد. از جمله اقدامات وی می‌توان موارد ذیل را نام برد:

سرکوب شورش‌های ژاندارمری در تبریز و مشهد، قیام جنگل، شورش کردهای آذربایجان غربی، شاهسون‌های شمال آذربایجان، عشایر کهگیلویه و فارس، شورش قبایل بلوچ جنوب‌شرق، ایلات لر در جنوب‌غرب، ترکمن‌های مازندران، کردهای خراسان و سرانجام قیام شیخ خزعل در خوزستان (یراوند، ۱۳۷۷، صص ۱۰۸-۱۰۷).

رضاخان بعد از سه سال توانست بر اوضاع مسلط شود و بجز در مناطق دورافتاده امنیت را برقرار نماید. او جنبش‌های تجزیه طلب را از بین برد (کاتم، ۱۳۷۱، ص ۱۵۰).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی که داعیه‌های خود مختاری در برخی مناطق پیرامونی ایران شکل گرفت، دولت نوپای جمهوری اسلامی به منظور گسترش امنیت و نظم و جلوگیری از خودسری‌ها و خودمختاری‌طلبی‌ها اقدام نمود و با استفاده از امکانات نظامی و پشتیبانی مردمی در تمام مناطق کشور امنیت را برقرار نمود و جنبش‌های تجزیه‌طلبی که بنظر می‌رسد با تحریک بیگانگان قصد از بین بردن یکپارچگی سرزمینی را داشتند، سرکوب نمود و با تشکیل حکومتی فراگیر باردیگر انسجام سرزمینی را تقویت نمود.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در آغاز تأسیس هر سلسله یا نظام سیاسی که نیروی سیاسی قدرتمندی پدید می‌آید، تلاشها برای محو قدرتهای محلی و خودمختاریها آغاز می‌شود و بتدریج زمینه برای وحدت سیاسی و یکپارچگی سرزمینی فراهم می‌شود.

هـ- مرحله پنجم؛ (تثبیت حکومت و یکپارچگی سرزمینی)

آخرین مرحله در الگوی حاکم بر فرایند قبض و بسط سرزمینی در ایران مرحله تثبیت حکومت و یکپارچگی سرزمینی است. اصولاً برای تثبیت حکومت در سلسله‌های مورد بحث از دو روش و راهکار استفاده می‌شده است. این دو روش عبارتند از:

۱- استفاده از قدرت برای تثبیت حکومت که علاوه بر تدابیر سیاسی معمولاً از نیروی نظامی و قوه قهریه استفاده می‌شده است.

۲- استفاده از اقتدار معنوی و کسب مقبولیت و مشروعیت مردمی حاکمیت.

به عنوان مثال در دوره صفویه از هر دو روش استفاده شد. بدین نحو که بعد از ظهور شاه اسماعیل و سرکوب مدعیان و رقیبان و بر تخت نشستن وی، اولین اقدام او در جهت تثبیت حکومت، رسمی کردن مذهب شیعه بود که با این

اقدام وی توانست نیروی مذهبی شیعیان را به خدمت دولت تازه تأسیس صفوی در آورد و آن را وسیلهٔ ایجاد یک دولت متمرکز نیرومند در ایران قرار دهد (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۹). البته مقام معنوی شاه اسماعیل که مسند مرشد را داشت و رابطهٔ مردم با وی که مبتنی بر رابطهٔ مرید و مرادی بود در این امر بی‌تأثیر نبوده است (نجفی، ۱۳۷۸، ص ۲۹). در واقع شاه اسماعیل با این سیاست مذهبی خود توانست با ایجاد اشتراک عقیده بر اساس عامل مذهب در ایجاد وحدت ملی و تشکیل حکومتی فراگیر موفق شود.

دومین سیاست شاه اسماعیل برای تثبیت حکومت، سیاست نظامی‌گری بود، بدین ترتیب که وی با تشکیل نیروی نظامی قزلباش که از هفت قبیلهٔ تکلو، روملو، شاملو، استاجلو، ذوالقدر، افشار و قاجار تشکیل می‌شد و در واقع هم نیروی نظامی بودند و هم شریک سیاسی شاه، در مواقع لزوم از این نیرو برای سرکوب شورش‌ها و یاغی‌گریها و تثبیت حکومت خود استفاده می‌کرد. با این دو سیاست شاه اسماعیل و جانشینان وی توانستند یکپارچگی سیاسی و سرزمینی ایران باستان را تقریباً در چارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی تجدید کنند (مجتهدزاده، ۱۳۷۲، ص ۱۷۱).

البته هستهٔ مرکزی قدرتی که شاه اسماعیل و برخی جانشینان او توانستند بواسطهٔ آن به تثبیت حکومت خود و یکپارچگی سرزمینی پردازند از سه عنصر اصلی تشکیل شده بود که عبارتند از:

- ۱- شریعت (رسمیت دادن مذهب شیعه و ترویج آن به عنوان یک عامل وحدت بخش ملی)
- ۲- طریقت (استفاده از قدرت معنوی و فرهی شاه اسماعیل و ترویج رابطهٔ مریدی و مرادی)
- ۳- سلطنت (مظهر رهبری و وحدت ملی که تشکیل نیروی نظامی قزلباش و سرکوب مخالفان و ادارهٔ حکومت براساس آن پدید آمد)

نادرشاه افشار نیز بعد از سرکوبی مدعیان و رقیبان، نیازمند کسب مشروعیت و مقبولیت مردمی برای حکومت خود بود. بر این اساس وی سران قبایل، روحانیون، نمایندگان اعیان و بزرگان و حکام ولایات را برای برگزاری مراسم نوروزی سال ۱۱۴۸۰ هجری قمری به دشت مغان دعوت کرد. در آنجا او با یک انتخاب فرمایشی، توسط شورای مغان که بی‌شبهت به مجلس سنای امروزی نبود به سلطنت منصوب شد. نادر با طرح شروطی از جمله، موروثی بودن سلطنت در خاندان وی و عدم طرفداری ایرانیان از خاندان صفوی، سلطنت را پذیرفت و در این زمینه شورای مغان نیز سندی تهیه و امضاء کرد (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۳۶).

از طرف دیگر در عصر نادرشاه سپاهیان و سپاهیگری ارزش داشت. نادر شاه شیوه‌های نظامی بازمانده از دورهٔ صفوی را تا اندازه‌ای دگرگون کرد و روش سربازگیری جدیدی را به منظور ایجاد ارتش دائمی برقرار ساخت؛ به طوری که می‌توان دولت نادری را دولت ارتش سالار نامید. همچنین در عهد افشاریه دین و دولت به هم آمیخته بودند و اقدامات مذهبی نادر در جهت اتحاد گروه‌های مختلف مذهبی و جلوگیری از تفرقه میان آنان انجام می‌پذیرفت (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۳۵).

نادرشاه توانست با استفاده از ارتش منظم و منضبط خود امپراطوری ایران را گسترش دهد. او مرزهای ایران را در

سمت شرق به پنجاب و سند و دامنهٔ هیمالیا (که تا حدی پیش‌تر از دورهٔ هخامنشی است) و در سمت شمال به قرقیزستان و ترکستان و ماورالنهر و ایالات جنوب رشته کوه‌های قفقازیه و در سمت غرب تا موصل و بغداد و در سمت جنوب تا مناطق ساحلی جنوب خلیج فارس گسترش داد (مجتهدزاده، ۱۳۷۲، ص ۱۷۱).

در سلسلهٔ زندیه نیز کریم‌خان بعد از سرکوبی رقیبان و مدعیان، برای تثبیت حکومت خود بیشتر به اقتدار و نفوذ معنوی معتقد بود تا به استفاده از زور و نیروی نظامی. سیاست داخلی او بر ایجاد امنیت سیاسی و قضایی و برقرار کردن آرامش در کشور استوار بود و برای اجرای این منظور به قطع نفوذ و تسلط ولات بیگلر بیگی‌های دورهٔ هرج و مرج که به خود سری عادت کرده بودند، اقدام کرد.

ایل زند پیرو آئین تشیع بود و کریم‌خان مردی متدین و مقید به آداب و مراسم مذهبی بود و همین اخلاص عقیدتی کریم‌خان موجب اقبال عمومی نسبت به او می‌شد. خان زند نسبت به امور مذهبی تعصب نداشت و پیروان تمامی ادیان را محترم می‌شمرد و در تعهدات اجتماعی و رعایت مقررات کشوری مانند پرداخت مالیات میان افراد ملت تفاوتی نمی‌گذاشت. در زمان او ما لیا تنها تقلیل یافت و فرامینی که او صادر می‌کرد دایره خود سری و ظلم و علقهٔ جور مالکان نسبت به رعایا را محدود می‌ساخت. اطلاق لقب (وکیل الرعایا) در انشاء علقهٔ عاطفی و مشروعیت مردمی کریم‌خان زند در ایران نیز مؤثر بود.

خان‌زند برای حفظ امنیت کشور و آسایش عمومی سپاه منظم و دائمی را لازم می‌دانست. بدین منظور بعد از انتخاب شیراز به عنوان پایتخت، لشکری در حدود ۴۵۰۰۰ نفر را در شهر نگاه داشت که تا زمان وفات او این سپاه باقی و تحت فرمان او بود.

مجموعهٔ این تدابیر و اینکه کریم‌خان تا پایان عمر نام پادشاهی بر خود نهاد و خود را طرفدار رعیت و طالب امنیت و آرامش و علاقه‌مند به آبادانی و ترقی کشور معرفی می‌کرد سبب شد که در مدت چهارده سال پایان عمر وی هیچ‌گونه فتنه و آشوبی بر پا نشود و امنیت و آرامش در کشور برقرار گردد که مانند آن تا آن موقع کمتر دیده شده بود (شعبانی، ۱۳۷۷، صص ۱۵۷-۱۵۶).

بنابراین مهمترین اقدامات و روش‌های کریم‌خان زند برای تثبیت حکومت خود عبارتند از:

- ۱- ایجاد یک سپاه منظم و دائمی و استفاده از آن برای سرکوب شورش‌ها، ظلم‌ها و ایجاد امنیت در شهرها و راهها؛
- ۲- تقید به مذهب شیعه در عین احترام به سایر مذاهب و فضائل اخلاقی، رعایت ساده‌زیستی و پرهیز از تجملاتی که در دستگاه حکومتی سایر پادشاهان وجود داشت، که باعث مقبولیت مردمی عظیمی برای او شد؛
- ۳- تاکید بر ایجاد امنیت سیاسی و قضایی و عدالت اجتماعی که باعث اقبال عمومی نسبت به وی شد.

آقامحمدخان قاجار نیز مانند تمامی سر سلسله‌های ایرانی در ابتدای کار با تلاش و اقتدار زیاد موفق شد بر دیگر مدعیان تاج و تخت غلبه کند و به حکومت جدیدالتأسیس دست یابد. آقامحمدخان برای تثبیت حکومت خود بیشتر به زور و خشونت متکی بود؛ چنانکه برای استقرار حکومت در خاندان خود انواع شکنجه‌های سخت و عقوبت‌های

دردناک را در مورد مردم اعمال می‌کرد و از جمع سرهای بریده مناره‌ها می‌ساخت و از کندن چشمها حوض خون تشکیل می‌داد. با این وجود عده‌ای از مورخین آقامحمدخان را با این همه ستمگری‌ها و خطا و خونریزی نظامی بزرگ می‌دانند و بر این عقیده‌اند که در روزگار هرج و مرج آن روز به چنین مرد قسی‌القلبی احتیاج بود (وکیلی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴) و در چنین زمانی آشفته و پر هرج و مرج ظهور او را برای حفظ استقلال ایران لازم می‌دانند (همان، ص ۲۰۳).

با این وجود آقامحمدخان فردی دور اندیش بود و برای اینکه اختلافات سران قاجار بالا نگیرد با فراهم ساختن وصلت‌هایی بین تیره‌های قاجار و بخشیدن قاتلان پدر و قصاص نکردن آنها سلطنت را در خاندان خود مستحکم ساخت. وی در زمان تاجگذاری شمشیر بر کمر بست و گفت «به مذهب شیعه پایبند هستم» (شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۶۰) و روابط خود را با علماء بهبود بخشید و از این طریق حمایت مردمی را برای خود کسب کرد.

آقامحمدخان اگر چه مانند نادرشاه با تهدیدات و تجاوزهای همسایه‌های خود ترکیه و افغانستان روبرو نبود، اما بواسطه کفایت و درایت خویش بر رقبای خویش غلبه کرد و توانست یکبار دیگر ایران را متحد سازد (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۴۳). اگر چه بعد از تاجگذاری بیش از چند ماه زنده نبود.

مهمترین اقدامات آقا محمد خان برای تثبیت حکومت خود عبارتند از:

- ۱- تأکید بر اعمال زور و خشونت شدید برای سرکوب شورش‌های داخلی و بویژه بین خاندان خود؛
- ۲- تأکید بر پایبندی ظاهری خود به مذهب شیعه و بهبود روابط با علما برای کسب حمایت مردمی؛
- ۳- اتخاذ سیاست‌هایی برای ایجاد اتحاد بین قبایل از جمله وصلت‌های بین قبیله‌ای.

رضاخان که بعد از تصویب مجلس مؤسسان به رضاشاه تبدیل شد نیز برای تثبیت حکومت خود دست به اقداماتی زد. از آن جمله:

- ۱- ایجاد ارتش منظم به عنوان یک نیروی غالب با هدف سرکوب قیام‌ها و اغتشاشات و فشار بر مقامات کشوری (آوری، ۱۳۴۳، صص ۱۷-۱۹) که منجر به استبداد رضاخانی شد.
- ۲- سیاست مرکزیت، که بر سلطه دولت مرکزی بر مناطق عشایری و ناگزیر ساختن آنان به اطاعت از شاه تأکید داشت. در این راستا عشایر سرکوب و خلع سلاح شدند. مناطق عشایری به زیر سلطه ارتش درآمد. عشایر کوچ داده شدند و به اجبار آنان را به اسکان واداشتند. خوانینی را که در برابر رضاشاه ایستادگی می‌کردند به زندان‌های طولانی مدت یا اعدام محکوم می‌کردند. هدف از این اقدامات اطمینان از انقیاد دائم آنان بود (همان، ص ۲۰).

در واقع رضاخان براساس تجارب سلسله‌های قبلی به این نتیجه رسیده بود که ایلات و عشایر بزرگترین خطر برای ثبات حکومت وی هستند. شاید این امر که اکثر حکومت‌های قبل منشاء ایلیاتی داشته و سرداری با پشتیبانی ایل و قبیله خود اقدام به تأسیس حکومت جدید می‌نموده است، در ذهن او مؤثر بوده است.

سیاست دیگر رضاخان در تثبیت حکومت خود و ایجاد وحدت ملی و یکپارچگی سرزمینی تأکید وی بر نمادهای

هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی بود. تغییر نام کشور از پارس (که نمایانگر نام یکی از اقوام ایرانی بود) به ایران و تأکید وی بر تاریخ پر افتخار گذشته تمدن ایران و اقوام ایرانی و سرانجام متحدالشکل کردن لباس در این جهت قابل توجه است. این اقدامات از نظر وی به نوعی تضمین کننده ظهور او در نقش یک قهرمان ملی تلقی می‌شد.

بررسی‌های مزبور نشان می‌دهد که سر سلسله‌ها یا پایه‌گذاران هر سلسله با تکیه بر نبوغ و توانا نیه‌های شخصی و قبیله‌ای یا خاندانی، به توسعه قدرت سیاسی و بسط سرزمینی پرداخته و با هدف یکپارچگی سیاسی سرزمین در ایران به نفی رقابای منطقه‌ای و محلی خود اقدام نموده و آنها را نابود یا مطیع نموده‌اند. همچنین آنها برای تحکیم موقعیت سیاسی خود و حفظ یکپارچگی سرزمینی از روش‌های نظامی‌گری و تدارک سازه‌های قدرتمند نظامی و همچنین کسب مشروعیت سیاسی و مردمی با تعیبه مکانیسم‌های مختلف استفاده می‌نمودند.

جدول شماره ۲- مشخصات عمومی سلسله‌های حکومتی ایران

نام سلسله (حکومت)	دوره تاریخی	طول عمر	قلمرو حکومتی: طول خط مرزی		تعداد شاهان سلسله	منشاء نژادی و قومی	منشاء جغرافیایی	مرکز حکومت	مناطق جغرافیایی متعارض در نیمه دوم دوره حکومت
			در آغاز	پایان					
صفویه	۱۱۴۵-۹۰۷ ق ۱۷۳۲-۱۵۰۱ م ۱۱۱۱-۸۸۰ ش	۲۳۱ سال	۱۴۳۰۰ کیلومتر	۲۰۰۰ ک.م	۱۰	ترک	اردبیل	اصفهان قزوین تبریز ایران، خراسان، گیلان و...	
افشاریه	۱۲۱۰-۱۱۴۸ ۱۷۹۵-۱۷۳۵ ۱۱۴۷-۱۱۱۴	۶۰ سال	۱۸۲۲۵	ک.م	۳	ترک از تیره افشار	درگز (خراسان)	خراسان، همدان، افغانستان، مازندران استرآباد، آذربایجان گرجستان، ارمنستان	
زندیه	۱۲۰۹-۱۱۷۹ ۱۷۹۴-۱۷۶۵ ۱۱۷۳-۱۱۴۴	۳۰ سال	۶۹۰۰	ک.م	۷	لر	ملایر	خراسان، کردستان، بلوچستان و ...	
قاجاریه	۱۳۳۹-۱۲۱۰ ۱۹۲۰-۱۷۹۵ ۱۲۹۹-۱۱۷۴	۱۲۵ سال	۱۰۹۵۰	ک.م	۷	ترک	استرآباد	خراسان، بلوچستان، افغانستان، کردستان، خوزستان و ..	
پهلوی	۱۳۹۹-۱۳۴۵ ۱۹۷۸-۱۹۲۶ ۱۳۵۷-۱۳۰۵	۵۲ سال	ک.م	ک.م	۲	فارس	مازندران	کردستان، خوزستان، آذربایجان و ...	

اعداد مربوط به طول مرزها تقریبی است

نتیجه گیری

مطالعات مزبور نشان می دهد که الگوی قبض و بسط سرزمینی در ایران از پنج مرحله پیوسته برخوردار بوده که حرکتی دایره‌ای دارد. این الگو در همه سلسله‌های مورد مطالعه از صفویه تا انقلاب اسلامی تکرار شده است. بدین ترتیب که در مرحله اول که فروپاشی سلسله است واگرایی سیاسی و گسست سرزمینی آغاز شده است. در مرحله دوم و پس از سقوط کامل هر سلسله حکومت‌های محلی و حاکمیت‌های منطقه‌ای تشکیل می‌شده و سرزمین از نظر سیاسی تجزیه گردیده و گسست تشدید شده است.

در مرحله سوم و با ظهور یک شخص قدرتمند در عرصه سیاسی همگرایی سیاسی شروع شده و بسط سرزمینی مورد نظر سردار قدرتمند بوده است.

در مرحله چهارم و با سرکوب رقیبان و حکومت‌های محلی و تشکیل حکومتی فراگیر همگرایی سیاسی و بسط سرزمینی تقویت می‌شود و سرانجام در مرحله پنجم با تثبیت حکومت، یکپارچگی سرزمینی تثبیت می‌شود. البته حکومت‌ها و سردارها برای یکپارچگی سیاسی و سرزمینی و تثبیت آن از نیروی نظامی و مکانیسم‌های کسب مشروعیت سیاسی و مردمی استفاده نموده اند.

در پایان چند نکته ضروری بنظر می‌رسد:

۱- با مروری بر وضعیت این دوره‌ها (صفویه تا انقلاب اسلامی) آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند آن است که همواره فرایند پیوستگی سرزمینی مبتنی بر قدرت نظامی و سالار محور بوده است، نه مبتنی بر تعادل و اجماع گروه‌های قومی داخلی برای تشکیل یک حکومت (مانند سوئیس) زیرا در هر کشوری با توجه به نوع ترکیب ملت و اقوام تشکیل دهنده آن (متوازن یا غیر متوازن) امکان ایجاد یک تعامل مثبت برای تشکیل حکومت یا ایجاد تقابل در تشکیل حکومت وجود دارد. بدین معنی که در کشوری مانند سوئیس که از توازن نسبی قومی در ساخت ملت برخوردار است، امکان ایجاد یک تعامل مثبت بین آنها برای تشکیل حکومت و ثبات آن وجود دارد؛ اما در کشورهای قومی دیگر که از یک ساختار قومی نامتوازن برخوردارند امکان ایجاد تعامل مثبت بین اقوام برای تشکیل حکومت یا تداوم آن وجود ندارد. بنابراین نقش اکثریت در کنترل اقلیتها به روشهای مختلف متصور است و ایران در زمره کشورهای است که الگوی ملت آن ترکیبی و نامتوازن است. بنابراین در فرایند یکپارچگی آن، نقش دولت و حکومت مرکزی مهمتر از تعامل خود خواسته اجزای ملت مؤثر بوده است.

۲- برای تداوم همگرایی سیاسی و یکپارچگی سرزمینی بایستی قبل از استفاده از ابزار قدرت نظامی از راهکارهای سیاسی استفاده نمود. یکی از مهمترین این روشها، سیاست مشارکت و به عبارتی استراتژی مشارکت دادن پیرامون در مرکز است. بدین معنی که با توجه به وجود اقوام مختلف در کشور ایران که اولاً از نظر جمعیت و پراکندگی آن با نسبت برابری باهم نیستند و ثانياً معمولاً در حاشیه مرزها سکونت دارند و ثالثاً دنباله‌های قومی، مذهبی این گروهها در آن سوی مرزها قرار دارد بهترین راه برای ایجاد وحدت ملی و تقویت حکومت، مشارکت دادن و به بازی گرفتن قابلیت‌های سطح محلی و قومی در امور سطح ملی و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی می‌باشد. سیاست بعدی توزیع جغرافیایی قدرت توسط حکومت مرکزی در قالب یک الگوی یکسان و برابر است.

منابع و مأخذ:

- ۱- آوری، پیترو، ۱۳۴۳، تاریخ معاصر ایران محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
- ۲- ابریشمی، عبدالله، ۱۳۷۸، مسئله کرد در خاورمیانه، انتشارات توکلی.
- ۳- بهزادی، عبدالرضا، ۱۳۷۲، بلوچستان در سالهای ۱۷-۱۳۰۷، بنیاد موقوفات دکتر افشاری، تهران.
- ۴- جزوه درسی، درس جغرافیای سیاسی ایران.
- ۵- جهانبانی، امان الله، ۱۳۳۸، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، تهران.
- ۶- حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۷۹، جزوه کلاس درس جغرافیای سیاسی ایران.
- ۷- خدایاری، ناصر، ۱۳۷۷، بررسی انقلاب اسلامی ایران، ناشر مؤلفان.
- ۸- رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۷۶، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، نشر علم.
- ۹- رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۷۷، تاریخ ده هزار ساله ایران، انتشارات تقبال.
- ۱۰- سایکس سر پرسی، ۱۳۷۰، تاریخ ایران، سیدمحمدتقی فخرداعی، دنیای کتاب، چاپ پنجم.
- ۱۱- سیوری، راجر، ۱۳۷۲، ایران عصر صفوی، کامبیز عزیزی، نشر مرکز.
- ۱۲- شعبانی، رضا، ۱۳۷۷، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی در دوره‌های افشاریه و زندیه، انتشارات سمت.
- ۱۳- شعبانی، رضا، ۱۳۷۷، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران، انتشارات سمت، تهران.
- ۱۴- شمیم، علی اصغر، ۱۳۷۰، ایران در دوره سلطنت قاجار. شرکت چاپ و انتشارات علمی.
- ۱۵- غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ۱۳۶۴، ناشر دادگستری جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۶- کاتم، ریچارد، ۱۳۷۱، ناسیونالیسم در ایران، فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران.
- ۱۷- کسروی، احمد، ۱۳۷۸، تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، چاپخانه سپهر، تهران.
- ۱۸- کوچکرا، کریس، ۱۳۷۳، جنبش ملی کرد، ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران.
- ۱۹- کودتای نوژه، ۱۳۶۷، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- ۲۰- گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، تاریخ ایران ۲ (نظام جدید) شرکت چاپ و انتشارات ایران.
- ۲۱- لوکوسکایا، بلنيسکی، ؟، تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم، کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ۲۲- مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۷۲، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، نشرنی، تهران.
- ۲۳- منصورى، جواد، ۱۳۷۵، سیر تکوینی انقلاب اسلامی، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- ۲۴- میرحیدر، دره، ۱۳۷۵، مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت، چاپ چهارم.
- ۲۵- نجفی، موسی، ۱۳۷۸، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، نشر منیر.
- ۲۶- نوائی، عبدالحسین، ۱۳۶۸، نادرشاه و بازماندگانش، انتشارات زرین.
- ۲۷- وکیلی، ابو الفضل، ۱۳۷۸، دلاور زند و خان قاجار، رهنما و هدایت.
- ۲۸- یرواند، آبراهمیان، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، کاظم فیروزمند، نشر مرکز، تهران.